

بررسی تحلیلی و تطبیقی ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی

محسن تبریزی پناه

دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی کاشان، کاشان، ایران

چکیده

سندی که منبع دگردیسی شگرف و تحولی عظیم در پروسه تدوین سایر قوانین (حوزه های جنایی - مالی - سیاسی) گردید و ساختار افکنی در اساس وضع قوانین از ماهیتی با اراده دولتی به چیستی ملی (دموکراتیک) و با بنای اجتماعی (قرارداد اجتماعی) و ابزاری در دست کاوشگران و متالمین حقوقی در شناسایی و ارزیابی ظرفیت غنا نظام حقوقی و توان مقلدین در تبعیت از آن و ضمانت اجراهای آن گردید. در این تحقیق بررسی تحلیلی و تطبیقی ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی با رویکرد و دیدگاههای مختلف شیعی و سنی انجام شده است.

واژه‌های کلیدی: ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی، قانونگذاران مدنی، جایگاه اجتماعی، فتاوی بزرگان اهل سنت و شیعه.

۱- مقدمه

هنگامی که واضعین حقوق مدنی و تدوین کنندگان منشور حقوق خصوصی سند مزبور را بعنوان راهبرد مشترک ابنای ملت به گستره زیست اجتماعی معرفی می نمودند خواسته یا ناخواسته زیربنای دگردیسی عظیمی را در لزوم احترام به عقاید و مقررات قبیله ای؛ ملی - مذهبی متفاوت از نگاه هیت حاکمه (بنا به تقارن سابقه تدوین حقوق مدنی در طول حیات حکومت‌های توتالیتر) و با رویکرد احترام به کرامت آدمی و آزادی ارادی در حوزه های زیست فردی و محیط اجتماعی با لحاظ جمیع ملاحظات و تمایزات فرهنگی اجتماعی سیاسی و حقوقی شالوده بنای رفیع خویش قرار دادند. این در حالی است که اربابان عقیده نیز با توفیق و تامل هر چه بیشتر در قوانین مرتبط با حوزه حقوق خصوصی ایران همچون حقوق مدنی با دو نگاه متهافت در پروسه قانونگذاری مواجه گردیده اند. بدوا نگاهی عالمانه و ادیبانه به فرآیند قانونگذاری و بعد من ذلک تاسیس پاره ای مواد غیر همسو با روح و رویکرد قانونگذاران مدنی که با لحاظ معدود شمار آن مع الاسف خدشه ای گران بر این میراث گذشتگان می باشد خلقت قانون مدنی و الهام آن از متون خارجی و فقه پویای شیعی اسلامی و عرف موثر اجتماعی به انگیزه انتظام بخشی به روابط خصوصی با هر گرایش مذهبی یا علقه سیاسی یا وابستگی به پایگاه یا جایگاه اجتماعی و در علی رتبه فارغ از تمایزات ملی قطعا یکی از دغدغه خاطرات خبرگان و نخبگان این پدیده اجتماعی بوده است که عدول از آن نه مقررره نویسان را خوش آید و نه مقلدین را مسرور از این انحراف آید چه حکما اربابان عقیده و صاحبان سلیقه را در رعایت قاعده پرهیز از تعصبات مذهبی اجتماعی یا عرفی و سیاسی در تدوین و وضع قوانین که گویای ارجمندی نظام تقنینی و فرهیختگی مقننین و بالندگی منابع تقنین باشد گران خوش آید. خبرگان قانون مدنی نیز در ایران و همزمان با عصر تدوین قوانین ارث با استعانت از احکام فقهی (فقه اسلامی) منبعث از کلام الهی و نیم نگاهی به ظرفیتهای عرفی حاکم بر مناسبات اجتماعی (وجود فرهنگ پاتریمیونال یا پدرسالار) نسبت به تقریر و تصویب این باب از قانون مدنی اقدام نمودند بدیهی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری نهضت دگردیسی در شون مختلف علوم انسانی خبرگان قانون نویسی در پرتو اصل ۴ قانون اساسی خویش نسبت به بررسی و مطالعه در خصوص اسلامی نمودن قوانین و مقررات در حوزه های مختلف قیام نموده که من جمله آن تطبیق و بازنگری و اصلاح قوانین حاکم بر مبحث ارث در قانون مدنی می باشد قانونگذار محترم در راستای اصل ۴ میثاق ملی و به منظور تطبیق قانون مدنی با احکام شرع منور اسلامی و فقه شیعی در سال ۱۳۶۱ ضمن وضع ماده ۸۸۱ مکرر و اصلاحیه بعدی آن به سال ۱۳۷۰ ضمن بیان قاعده ای کلی و حتمی مقرر می دارد که کافر از مسلمان ارث نمی برد و اگر در بین ورثه متوفی کافر؛ مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی برند اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند. این موضوع و تحلیل و تفسیر آن در میانه پر آشوب قوانین جاریه و اصولیه و همچنین انطباق با حقوق کشور معین و بررسی جایگاه و خواستگاه آن در نظام فقهی و احیانا ایرادات و وجوه قوت مختصر مقالی است که در توان کم بضاعت این حقیر و تحفه ای ولو ناقابل تقدیم به مخاطبین محترم می باشد.

۲- ترمینولوژی اصطلاحات ماده:

کافر: کافر اسم فاعل از کفر و مجرد از جنسیت بر نافی اصول دین اسلام ذاتا یا بالعرض بر معتقد بدان اطلاق می گردد اطلاق از آن حیث که واژگان کافر ارسال و رها بر مفهوم نافی اصول دین مبین اسلام و نزد شیعه اصول و ضروریات این مذهب است و دلالت این مفهوم از حیت معنا و هرمنوتیک آن بدلیل حکومت شیوع آن بر جنس خود و در تقابل با نقیض خود که همانا مسلمان است می باشد. محقق کرکی مسلمان را کسی می داند که یکی از ضرورت‌های دین را انکار نماید. آیت الله خوئی کافر را حاکم بر کسی می داند که به اسلام او نتوان حکم کرد و اسلام مسلمان را تسلیم و اعتقاد به الوهیت الله و رسالت نبی و جهان آخرت می داند.

آیت الله خمینی فرقه های غیر شیعه اثنی عشری را در صورتی که دشمنی و ناسزاگویی نسبت به امامانی که امامت آنان را باور ندارند اظهار نکنند پاک دانسته و در صورتیکه یکی از این ها نسبت به امامان اظهارد نمایند حکم آنان مانند نواصب می باشد

این در حالی است که با مذاقه در فتاوی بزرگان شیعه انکار ولایت یا امامت موجب کفر و حب اهل بیت از ضروریات دین و انکار آن به معنای نصب و عداوت و از موجبات کفر می باشد.

حالیه آنکه با مراجعه به فتاوی بزرگان اهل سنت با تعریفی منطبق با قدمای شیعه و متفاوت از متاخرین مواجه می شویم که در اینجا به ذکر پاره ای از آنها می پردازیم:

نووی در شرح مسلم می نویسد: نظر حق در خصوص تکفیر آن است که احدی از اهل قبله بخاطر گناهی تکفیر نمی شود چنانکه اهل هوا بدعت و خوارج تکفیر نمی شوند و هر کس چیزی را که از ضروریات دین اسلام است انکار کند حکم به ارتداد و کفر او می شود. ابن نجیم مصری می نویسد: مذهب ما آن است که کسی از مخالفان را تکفیر نمی کنیم جز در انکار ضرورت بدیهی دین و ابن مقری می نویسد: که اگر کسی به خاطر دلیل و یا شبهه ای به پیشینیان ناسزا بگوید نمی توان به فسق او حکم نمود بنابر این مبنای فتاوی به کفر عبارت است از انکار ضروریات و یا انکار چیزی که به انکار ضروری دین برگردد البته پاره ای از علما انکار با دلیل و شبهه را موجب کفر نمی دانند از این رو علمای اهل سنت گفته اند: کسی که به عایشه نسبت ناروا دهد چون دروغ به خدا بسته و آیه قران را انکار نموده کافر است بر خلاف ناسزاگو به پیشینیان و قص علی هذا از این دست فتاوی که با محوریت انکار ضروریات دین حکم به تکفیر افراد و بالتبع اعمال ضمانت اجراهای شرعی و عرفی بر او می پردازند.

اما آنچه ما را در تعبیر و تفسیر کافر در حدود مقال پیش رولازم می آید آن است که کافر محدود و معدود به اشخاص داخل در دین اسلام و خارج از عمومیت اسلام نمی باشد بلکه اهل کتاب یا ذمه و یا سایر ادیان اومانیستی و مکاتب فلسفی را نیز در بر می گیرد فی الفرض یهودیت با قدمت چند هزار ساله یا کنفوسیوسیسیم با شمار بالای پیروان یا زرتشت با قدمت ایران باستان و با اعتقاد بر الوهیت خدا و معراج انسانی و رسالت الهی پیام آور خود نیز در شمار واژگان کفر و کافر قرار گرفته چراکه به انکار ضروریات دین مبین اسلام به نحو مصطلح و مرسوم پرداخته عملاً تحت حکومت ضمانت اجرای ماده مبحث عنه می باشند. یادگار دوران تاملات فلسفی جمله ای معروف از اتین ژولسن در صفحه آخر کتاب خدا و فلسفه او بود که می گفت خدا را چه بپوه چه گاد و چه الله بخوانیم او اسمی است بر خالق معتقدان به او که در تصور خود نه از ذات که از اصفا او بنا به فلسفه حضرت علی (ع) بر خالق بی همتا اطلاق می گردد.

اما این نظر با توجه به سبقه مبحث کفر و تعیینات و احکام منبعت از آن و عدم مدارا گری و تسامح و تساهل در حوزه دین از سوی متولیان آن در هر دین و مذهب و فرقه ای بلکه بیشتر به رویایی کودکانه تعبیر گردد فلذا آنکه اصول مسلم در میان اهل قبله همچون توحید معاد و نبوت را به طریق ذهاب اسلامی و امامت و عدل را اخصا بنا به اعتقاد رایج شیعه نفی و انکار نماید از دایره معنا خارج و اطلاق کافر بر او متعین به ذات نزد واضعین اصولی و فقههای اسلامی در آید فلذا اهل کتاب و معتقدان به اندیشه های والای انسانی و مکاتب اومانیستی و پوزیتویستی همگی مشمول درمعنای کفر می باشند؛ که البته واژه کافر در این خصوص مشمول همه اقسام آن از حربی و ذمی؛ ملی و فطری؛ ظاهری و باطنی؛ ذاتی و اکتسابی و ... می گردد.

مسلمان: نیز با توجه به تعابیر و تفاسیر و فتاوی فوق دلالت بر فرد معتقد به اصول اهل قبله (اسلام) می نماید که به جهت پرهیز از اطاله کلام از تکرار مکررات گذشته و تنها بر این نکته توجه مخاطب را جلب می نمایم که با توجه به تعدد فرق و مذاهب در میان اهل قبله و تعصب و تساهل در اندیشه ایشان واژگان تکفیر و تسلیم نیز بنا به خط فکری و شمار پیروان و میزان علایق و جغرافیای سیاسی و طبیعی دستخوش تغییر و تبدیل می باشد.

ارث: در لغت به معنای بقا آمده و دلالت بر استحقاق ورثه در جز مثبت دارایی مورث دارد و ترک متعلق این استحقاق و نه فی الذات استحقاق است مجموع اموال و حقوق و به تعبیری فی الجملة کلیه حقوق قابل انتقال از شخص متوفی به وراث حاضر او می باشد که البته این مهم نیز با توجه به قوانین سرزمینی و نگاه حاکمیتی و سیاسی متغییر می باشد فی الفرض عدم تملک اموال غیر منقول جهت ورثه غیر تابع ایرانی

مورث: همان متوفی یا کسی که بنا علل طبیعی یا وضع حقوقی سالب از اطلاق عنوان حیات و بالتبع وضعیت و اهلیت اجرا می باشد و ضمناً مالی از او مانده باشد.

وارث: نیز اشخاص حقیقی حاضر و حی در لحظه فوت مورث را گویند که بنا به پیوندهای خونی و انتسابات مذهبی یا علقه های اجتماعی و ملی قایم مقام مورث خود در ادامه شخصیت مادی و حقوق و تکالیف غیر قابل قایم بذات مورث خویش می باشند و حق بر ترکه متوفی دارند که البته شخص حقوقی را نیز از باب ولا و امام در مقام وارث مورث بی وارث بنا به عمومیت خود می گذارد.

(در اینجا ذکر این مطلب خالی از فایده نبوده تادر صورت بازنویسی یا مدرانیزیسون قوانین مدنی مقنن با توجه به اعطا حقوق اشخاص طبیعی به اشخاص حقوقی این مبحث را نیز دستخوش تغییر دانسته و نسبت به وضع قوانین ارث بری برای اشخاص حقوقی که قائم بذات متوفی مورث بوده و از لحظه خلقت یا در نشو و نما آن کوشیده همچون یادگاری طبیعی اعطا حق نماید. چه آنکه جای بس شگفتی است که شیعه و فقه شیعی خود را با آن منبع عظیم قانونگذاری در قالب فتاوی و بنحو سنتی مقدم و پیشرو دانسته اما در گستره علوم قانونگذاری در عصر مدرن و با توجه به شناسایی نیازهای جدید بشری در حوزه تقنین آنقدر عقب افتاده ایم که می بایست منابع قانونگذاری خویش را با لحاظ منشا های فقهی حاکم بر قوانین اروپایی از دست کشورهای چون فرانسه و بلژیک و ... استخراج و استنباط و وضع نماییم)

احوال شخصیه: مجموعه اوصافی که مربوط به شخص است صرف نظر از شغل و مقام خاص او در اجتماع با این وصف که این حقوق قابل تقویم و مبادله با پول نمی باشد.

۳- سابقه تاریخی تقنین ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی:

حالیه با عبور از مرحله بارگذاری بر تعاریف واژگان به کار رفته در ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی در باب ارث بدوا نسبت به سابقه تاریخی وضع چنین قانونی در نظام قانونگذاری ایران و بالتبع سبکه تاریخی آن در گستره زمان در ایران و متعاقباً تطابق آن با قانون کشور مصر بعنوان شمس الشمسوس حکومت نظریات اهل سنت در حقوق موضوعه و همچنین انطباق و بازخوانی دو فتوای از علمای متقدم و متاخر (حضرات شهید اول و خمینی) و تطابق و بررسی و تحلیل آن در نظم حقوق کنونی و در ارتباط با دیگر قوانین در گستره نظام حقوقی از قانون اساسی تا قوانین جاریه و حتی حقوق اهل قله (اقلیت های مذهبی و دینی) و النهایه نتیجه گیری مد نظر نگارنده می پردازیم.

قانون گذار محترم پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بیست و دوم بهمن ماه سال یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت خورشیدی با عنایت به شعایر خود دال بر اسلامی کردن سبک زندگی به فکر وضع قوانین با محوریت اسلام و منطبق با فقه شیعه اثنی عشری و بالتبع بررسی و انطباق قوانین موخر التصویب با آموزه های مزبور افتاد که البته این اراده به شرح منصوص در اصل ۴ میثاق ملی (قانون اساسی) که مقرر می دارد کلیه قوانین و مقررات مدنی؛ جزایی؛ مالی؛ اقتصادی؛ اداری؛ فرهنگی؛ نظامی؛ سیاسی؛ و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد.

این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است تبلور یافت و در همین راستا با رویکرد فقه شیعی نسبت به؛ بدوا اصلاحات و متعاقباً وضع پاره ای قوانین در حوزه ارث در قانون تنسیق بخش روابط ابنای ملت (قانون مدنی) قیام و اقدام نمود که از آن جمله می توان به وضع ماده ۸۸۱ مکرر در قانون مدنی درباب ارث و در خصوص وضع مقرره ای در خصوص یکی از موانع ارث بری که همانا کفر می باشد اشاره نمود. مقنن در مقام بیان چنین می فرماید: کافر از مسلم ارث نمی برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری؛ مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی برند اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند.

این ماده بدوا در سال ۱۳۶۱ و متعاقباً با پاره ای اصلاحات در سال ۱۳۷۰ در مجلس شورای اسلامی وضع و با تایید فقهای شورای نگهبان حاکم بر روابط افراد حاضر در گستره حکومت قانون ملی قرار گرفت که حالی در مقام تنسیق با سایر قوانین موخر و مقدم الصدور جایگاه این ماده را مورد بررسی قرار می دهیم.

وضع قوانین در دوره مشروطه و حکومت قانون اساسی سابق نیز منطبق با شرع انور می بوده چه آنکه برابر اصل دوم از متمم قانون اساسی مشروطه مورخ ۲۹ شعبان سال ۱۳۲۵ هجری قمری پنج نفر از علمای اعلام به قید قرعه از میان بیست نفر مجتهدین و فقهای هر عصر وظیفه حضور و نظارت بر امر تقنین قوانین موضوعه را در انطباق با شرع انور داشته و قدرت رد یا طرح آن را وفق قانون اساسی مورد اشاره در اختیار داشته اند این موضوع از آن حیث مطمع نظر است که قانون مدنی بالخص باب ارث آن از محصولات همین دوره قانون گذاری و در محضر همان علمای اعلام تنظیم و تقنین یافته است و مهر تایید شرعی آن را در دوره حکومت همین قانون بر پیشانی خود حمل می نماید علیهذا خبرگان و نخبگان واضع قانون مدنی بالخص ناظر بر باب ماده مزبور در کتاب ارث که به ۱۸ اردیبهشت ماه سنه ۱۳۰۷ هجری خورشیدی و حکومت مجلس ششم بر می گردد حکما با وصف سلیم العقل بودن قانونگذار و اطلاع از فتوای مزبور و ریشه های آن در فقه بالخص توجه به سوابق نمایندگان آن دوره که افرادی بسیط العلم بر فقه و علوم اسلامی بوده اند عدم توجه و درج مقرر مزبور خود محل تامل و بحث دارد که در این خصوص بدان توجه می گردد.

از جمله دلایل عدم تنصیف این موضوع توجه به علایق اجتماعی سیاسی و قانونی می باشد ذکر این مطلب در اینجا خالی از فایده نخواهد بود اگر اعلام داریم قانون علاوه بر ذات تنظیم بخشی در روابط میان ابنای ملت یا ملت و دولت وظیفه تحکیم بخشی این روابط را نیز دارا است قانونی که به ضرر اقلیتی و به نفع اکثریتی باشد یا منافع سلیقه ای و مضار علاقه ای را فراهم آورد چه بالذات و در جوهره و چه در مقام اجرا و بالعرض واجد وصف قانون خوب نخواهد بود؛ توجه به این موضوع که هر ایرانی (وصف عام) که در دایره مسلمان شیعه اثنی عشری (تخصیص اکثر) ننگجد واجد عنوان کافرو یا ... بنا به تجویز قانون اساسی و موضوعه (آیین دادرسی کیفری) بوده و محروم از حقوق اجتماعی و احوال شخصیه امری است که خبرگان قانون نویسی در سنه مورد اشاره بدان توجه و عنایت ویژه داشته اند چرا که ایران مجتمع از فراوانی اقوام و نژادها و فرهنگها و ادیان مختلف به گستردگی تاریخ خود بوده که حکما اتفاق بر تراضی ایشان (ملت) و تبلور اراده ایشان در روح قانون امری بس گران است.

از همین روی بوده که قانون گذار به تاریخ ۱۳۱۲/۵/۱۰ هجری خورشیدی با وضع قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایران غیر شیعه در محاکم و نزد دولت بعنوان تجلی هیت حاکمه نقیصه ناشی از ابهام مقرر در ماده ۶ قانون مدنی خود را به کیفیت مورد اشاره اصلاح و ادیان الهی و فرق مثبتة مسلمان غیر شیعی را در باب اجرای احوال شخصیه خود آزاد و بسیط قلمداد نمود از همین روی قانون گذار با شمارش صحیح مصادیق احوال شخصیه و با اصلاح حکم خویش وفق ماده واحده اجازه احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه عملا راهبرد ابهام و اجمال در این خصوص را نزد مفسران و مجریان و... بسته به فحوی مطلوب کلام قانونی با وصف جامع الاطراف و مانع الاغیار بودن آن را به جامعه خویش ارزانی داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل مجلس شورای اسلامی بجای مجلس ملی مشروطه نیز این مهم از منظر نظر قانون گذار چه خبرگان قانون اساسی و چه نخبگان قانون نویسی موضوعه پنهان نماند.

چه آنکه به تصریح اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی دین رسمی ایران؛ اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی؛ شافعی؛ مالکی؛ حنبلی؛ زیدی داری احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی؛ طبق فقه خویش آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج؛ طلاق؛ ارث؛ وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند؛ مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود؛ با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب و همچنین بر طبق اصل سیزدهم میثاق ملی که مقرر می دارد: ایرانیان زرتشتی؛ کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می شوند؛ که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند.

۴- آراء وحدت رویه:

در همین احوال توجه به دیگر منبع حقوق نوشته در ایران که همانا آرا وحدت رویه صادره از دیوان عالی کشور است نیز تأیید این موضوع می باشد به تصریح رای وحدت رویه شماره ۳۷ هیت عمومی دیوان عالی کشور مصوب ۱۳۶۳/۹/۱۹ که مقرر می دارد: نظر به اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اینکه به موجب ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه در محاکم مصوب مردادماه ۱۳۱۲ نسبت به احوال شخصیه و حقوق ارثیه و وصیت ایرانیان غیر شیعه که مذهب آنان به رسمیت شناخته شده لزوم رعایت قواعد و عادات مسلمه متدواله در مذهب آنان در دادگاهها جز در مواردی که مقررات قانون راجع به انتظامات عمومی باشد تصریح گردیده فلذا دادگاهها در مقام رسیدگی به امور مذکور و همچنین در رسیدگی به درخواست تنفیذ وصیتنامه ملزم به رعایت قواعد و عادات مسلمه در مذهب آنان جز در مورد مقررات قانون راجع به انتظامات عمومی بوده و باید احکام خود را بر طبق آن صادر نمایند این رای برابر ماده ۴۳ قانون امور حسبی و ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

۴-۱ قوانین موضوعه:

همچنین برابر با ماده واحده رسیدگی به دعاوی مطروحه راجع به احوال شخصیه و تعلیمات دینی ایرانیان زرتشتی کلیمی و مسیحی مصوب ۱۳۷۲/۴/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام که مقرر می دارد: رسیدگی به دعاوی مطروحه راجع به احوال شخصیه و تعلیمات دینی ایرانیان زرتشتی؛ کلیمی و مسیحی در اجرای بند هشتم از اصل یکصد و دهم قانون اساسی در جلسه روز پنجشنبه مورخ سوم تیرماه سال یکهزار و سیصد و هفتاد و دو مجمع تشخیص مصلحت نظام بشرح ماده واحده فوق الذکر به تصویب رسید خود تأکید مکرر نهادهای متعدد قانونگذاری بر لزوم احترام بخشی به قواعد و قوانین ناظر بر حقوق ایرانیان غیر شیعه جهت همزیستی مسالمت آمیز می باشد. همچنین به موجب تبصره ۳ از ماده ۶ قانون شوراها حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷/۴/۱۸ پیروان ادیان الهی مباحوث عنه در حدود نظامات حاکم بر احوال شخصیه آزاد و تابع عادات و احوال مسلمه فقهی خویش بوده و محاکم و نهادهای دولتی مکلف به اعمال و احترام بدان خواهند بود. در پس این سابقه تاریخی در نظام تقنینی نسبت به عموماً رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه جای دارد تا اشاره ای هم نسبت به سابقه تاریخی و اجتماعی حکم مقرر در ماده ۸۸۱ مکرر نمود تا با ریشه های تاریخی اجتماعی و فقهی آن آشنایی بیشتر پیدا نمود.

۴-۲ سوابق تاریخی:

با تورق در صفحات تاریخ بالخص دوره بالندگی مکتب شیعه در عصر صفوی به شیوه هایی از فشار بر اقلیتها در راستای تحت فشار قرار دادن ایشان جهت پذیرش طریق ذهاب مزبور بر می خوریم که از جمله این شیوه ها تضییق حقوق اجتماعی دگر اندیشان بالخص در حوزه ارث بوده است قانون شاهی بر گرفته از فتاوی فقهی بر این جنبه حکم می راند که چنانچه یکی از اعضا خانواده اقلیتها (یهودیان؛ زرتشتیان؛ مسیحیان) تغییر مذهب داده و مسلمان شود پس از مرگ بزرگ خانواده تمام ارث به فرد نو مسلمان رسیده و دیگر افراد خانواده از ارث مزبور محروم می شوند. دلیل حکم حکومتی مزبور کفر دیگر اعضا خانواده و اسلام تازه مسلمان و دفع سلطه غیر مسلمان بر مسلم ناشی از قاعده نفی سبیل و عموماً آن بوده است چرا که محروم شدن ارث به طریق فوق واجد دو جنبه بوده است نکته مثبت یا سیاست تشویقی در جهت بسط و گسترش نفوس شیعیان در گستره سرزمینی و سیاست تحدیدی دال بر تحت فشار قرار دادن دیگر اعضا خانواده که متعصب بر دین خود بوده اند

گزارش تاورنیه تاجر فرانسوی معروف است که در اواخر پادشاهی شاه عباس دوم و اوایل سلطنت شاه سلیمان صفوی چندین بار به ایران سفر کرده و در سفرنامه خود به این قانون اشاره می نماید:

این قانون در ایران رواج کرده است که هر عیسوی و یهودی و بت پرست که مسلمان بشود وارث منحصر به فرد خانواده خود خواهد بود و برادر و خواهرانش از ارث بی نصیب هستند حتی می تواند پدر و مادر خود را زن دیگری یا شوهر دیگر بدهد؛ از همین روی بسیاری از آرامنه و گرجی ها و عیسوی ها که رعیت پادشاه ایرانند مسلمان شده تا همه میراث خانواده خود را صاحب شوند این کار حکمت دیگرش این است که سایر اعضای خانواده برای این که محروم نشوند همه مسلمان می شوند. مورد مشابه نقل تاریخی فوق به تایید سانسون کشیش فرانسوی نیز رسیده و او نیز در گزارش خود از سفر به شرق نقل این مطلب را نموده است

البته با اندک تامل در دوره صفوی و حضور و نفوذ علمای جبل عامل به ایران که آغاز گر آن محقق کرکی و ختم فخر آن مجلسیین بوده اند و انحصار قانون گذاری بر مبنای فقه شیعه دوازده امامی و توجه به این موضوع که در عصر صفوی پادشاهان دست علما را بر امر قانونگذاری شرعی (اجتهاد) باز و خود و عقاب و انصار و عموم رعیت‌های خویش را تابع فتاوی علما بعنوان مرجع قانونگذاری سنتی می داشتند شایسته است تا با بررسی دو فتوی از دو عالم زمان حضرات آیات شهید اول بعنوان قدمای امر و امام خمینی (ره) بعنوان متاخرین از این مکتب که ایضا موفق به تشکیل حکومت و بسط و اجرای اندیشه های خود نیز گشت همت تا با سوابق فقهی این موضوع و تغییرات صورت پذیرفته در اساس این اندیشه بیشتر آشنا گردیم.

۴-۳ فتاوی معتبر متقدمین و متاخر شیعه:

محمد بن مکی ملقب به شهید اول متولد به سال ۷۳۴ هجری قمری زاده شده در دیار جبل عامل و شاگرد فخر المحققین و متوفی به سال ۷۸۶ و صاحب دو اثر نفیس در حوزه علوم فقهی به نامهای ذکری الشیعه فی احکام الشریعه و اللعنه الدمشقیه؛ این بزرگ شیعه و فخر زمانه در کتاب میراث خود از مجموعه اللعنه الدمشقیه و پس از بیان موجبات و موانع ارث؛ با بیان کفر بعنوان اولین مانع ارث بری چنین مقرر می فرماید که:

کفر: بنابراین؛ کافر از مسلمان ارث نمی برد؛ ولی مسلمان از کافر ارث می برد. و در صورتی که مسلمان؛ خویشاوند مسلمان نداشته باشد؛ میراثش برای کسی است که او را آزاد ساخته؛ و پس از او برای ضامن جریره؛ و سپس برای امام می باشد؛ و هرگز کافر از او ارث نخواهد برد. هرگاه کافر پیش از تقسیم ارث؛ برای آنکه از میراث بهره مند شود؛ اسلام آورد؛ در صورتی که با سایر ورثه مساوی { و در یک رتبه } باشد؛ با آنان در ارث مشارکت می کند؛ و در صورتی که الویت داشته { و در رتبه مقدم } باشد؛ تنها خودش ارث می برد؛ و اگر { پس از تقسیم ارث اسلام آورد؛ یا { وارث یکی باشد؛ از ارث محروم می شود و با وارث مشارکت نمی کند مرتد فطری { و آن مرتدی که هنگام انعقاد نطفه اش پدر یا مادرش مسلمان بوده اند توبه اش پذیرفته نمی شود؛ و { ترکه او { میان وارثانش { تقسیم می شود؛ اگر چه کشته نشود؛ و تنها { خویشاوندان { مسلمان از او ارث می برند آنچنان که باور این فقیه شیعی می باشد مسلمان از کافر ارث می برد فلذا اسلام آوردن یک غیر مسلمان که حکما در مذهب و دین اسبق او خود دلیل کفر و ارتداد و خروج از دین است بنا به نظر فقهای شیعه امری مذموم نبوده بلکه خود موجب اجر و جزا و از موجبات تحقق میراث و نه حرمان از آن خواهد بود ایشان در فتاوی خود مساله را از دو حیثیت مورد نظر قرار می دهند.

الف: زمان اسلام آوری وارث تازه مسلمان؛ که به پیش و پس از زمان تقسیم ارث بر می گردد.

ب: به تعدد یا وحدانیت و درجه میراث بری این تازه مسلمان.

اما آنچه با مطالعه این فتاوی جلب توجه می نماید بیشتر بر کرسی اخلاق و عدالت این فقیه و تعبدی دانستن اسلام آوری تازه مسلمان و تطابق عمل با نیت او توجه دارد چرا ایشان به صراحت جز آخر فتاوی خود اعلام می دارد چنانچه تازه مسلمان اسلام خویش را پس از تقسیم ارث اعلام و بروز دارد این امر را علی حده بر آنکه موجب امتیاز ارث بری نمی داند بلکه از موجبات حرمان نیز بیان می فرماید که البته این موضوع خود می تواند مانع بسیاری از تقلبات اجتماعی و همچنین به سخره گرفتن دین و مذهب گردد.

اما از فقهای متقدم به زمان معاصر که هم واجد تحلیل علمی و هم متصف به اجرای اوامر الهی در قالب حکومت اسلامی است آیت الله روح الله الموسوی الخمینی است ایشان در اثر گران خود با عنوان تحریر الوسیله و در جلد چهارم آن و ذیل کتاب ارث و در بیان اقسام موانع ارث بری کفر را بعنوان اولین مانع اعلام و به شرح ذیل تولید نظر می نمایند.

در اقسام کفر فرقی نیست بین اینکه اصلی باشد (مثل اینکه پدری یهودی مسلمان شود و بمیرد که فرزندی یهودی او از او ارث نمی برد) و یا ارتدادی (مثل اینکه مسلمان زاده ای به یکی از اقسام کفر مرتد شود که او از پدر مسلمانش ارث نمی برد)؛ بنابراین از ورثه چنین مرده ای تنها مسلمانان ارث می برند هر چند که در مرتبه دوم یا سوم باشند و ورثه کافرش ارث نمی برند هر چند از مرتبه اول باشند؛ و اگر وارث مسلمانی از رتبه اول و دوم نداشته باشد نه وارث نسبی و نه سببی ارث او به امام علیه السلام می رسد نه بفرزند کافرش.

مساله اول: اگر کافر بمیرد چه اصلی و چه مرتد و مرتد هم چه فطری و چه ملی باشد و وارثی مسلمان و کافر داشته باشد ارث تنها به وارث مسلمانش می رسد همچنانکه بیان شد؛ و اگر هیچ وارث مسلمان نداشته باشد و همه ورثه او کافر باشند همه آنها طبق قواعد و دستورات ارث می برند مگر آنکه کافری که مرده است قبلاً مسلمان بوده و مرتد شد و به کفر قبلی خود برگشته و یا مسلمان زاده بود و کافر شد که در اینصورت میراث او ملک امام علیه السلام است نه ورثه کافر او.

مساله سوم: اگر کسی بمیرد چه مسلمان و چه کافر و ورثه او بعضی کافر باشند و بعضی مسلمان البته منظور از ورثه مسلمان غیر امام علیه السلام است آنگاه یکی از آنها که کافر است بعد از مرگ مورث مسلمان شود اگر چنانچه وارث مسلمانش یک نفر باشد همه ارث به او می رسد و آنکه بعد از مرگ مورث مسلمان شده اسلامش سودی در ارث بردن برایش ندارد؛ بلکه اگر آن یک نفر وارث مسلمان زوجه مورث باشد اسلام وارث تازه مسلمان برای او سود دارد بشرطی که اسلام آوردنش قبل از تقسیم اموال میت باشد؛ و اما اگر ارث بین زوجه میت و امام علیه السلام و یا نایب او تقسیم شده باشد و آنگاه آن وارث کافر مسلمان شده باشد چیزی به او نمی رسد؛ و اگر وارث مسلمان آن میت متعدد باشند اگر اسلام تازه مسلمان بعد از تقسیم ارث باشد سودی از ارث برایش ندارد و اما اگر قبل از تقسیم باشد شریک سایر ورثه مسلمان خواهد شد بشرطی که در رتبه آنان باشد؛ و همه ارث متعلق به او خواهد شد اگر او کسی باشد که حاجب و مانع ارث بقیه است مثلاً تازه مسلمان پسر میت باشد و بقیه ورثه مسلمان خواهران و برادران میت باشند.

مساله چهارم: اگر وارث کافر وقتی مسلمان شود که قسمتی از اموال میت تقسیم شده و قسمتی هنوز تقسیم نشده باشد احتیاط آن است که ورثه با او و او نیز با ورثه مصالحه کنند.

مساله پنجم: اگر مسلمانی که دارای ورثه کافر است از دنیا برود و در بین ورثه اش هیچ مسلمانی نباشد لکن بعد از مرگ او یکی از ورثه مسلمان شود همه ارث به او می رسد و بقیه از آن محرومند حتی به امام علیه السلام هم سهمی نمی رسد؛ و همچنین است صورتیکه متوفی مرتد بوده و همه ورثه اش کافر باشند و بعد از مرگ او یکنفر از آنها مسلمان شود.

مساله ششم: اگر کافری اصلی بمیرد و ورثه ای بجای گذارد که همه کافر باشند و پس از مرگ او یک از ورثه مسلمان شود ظاهر این است که اسلام او هیچ اثری در ارث ندارد و حکم او همان حکم قبل از اسلام اوست؛ پس اگر طبقه اش مقدم بر سایر ورثه است همه ارث را می برد و اگر دیگری مقدم و او موخر است همان دیگری همه ارث را می برد و اگر با سایرین در یک رتبه است شریک آنان خواهد بود؛ البته در فرض اخیر این احتمال هم هست که اگر اسلام آوردنش بعد از تقسیم ارث باشد شریک سایرین باشد و اگر قبل از تقسیم باشد همه ارث مختص به او باشد؛ و در صورت دوم هم این احتمال هست که وقتی گفتیم ارث مختص به طبقه خاصی است در جایی است که طبقه سابق اگر واحد یا متعدد است ارث را قبل از اسلام فردی در طبقه بعدی تقسیم کرده باشد و اما اگر قبل از تقسیم فردی در طبقه بعدی مسلمان شود ارث مختص به وی خواهد شد.

با غور در مجموع فتاوی فقهای امامیه و مذاهب اربعه به این نکته مشترک که غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی برد دست یافته و بر اشتراک نظر هر دو مذهب صحه می گذاریم اما در میان فقهای امامیه قول مشهور که حتی اجماع تسالمی بر آن است که مسلم از غیر مسلم ارث می برد در حالیکه در میان عظام اهل تسنن بالخص اهل مذاهب اربعه (حنفی شافعی مالکی و حنبلی) قول قرین به صواب و حکم محتوم، بر عدم توارث مسلمان از غیر مسلمان نقل و اذعان دارد.

همچنین هر گاه یکی از فرزندان یا خویشاوندان متوفی؛ غیر مسلمان بوده و پس از فوت مورث و بعد از تقسیم ترکه مسلمان شود به اتفاق نظر فقها ارث نمی برد ولی چنانچه پس از فوت و قبل از تقسیم ترکه مسلمان شود در این صورت فقها اختلاف نظر دارند که آیا ارث می برد یا خیر در اینجا فقهای امامیه و حنابله بر توارث ایشان و شافعیه و مالکیه و حنفیه بر عدم آن صدور حکم نموده اند همچنین بر نظر فقهای امامیه آن است که اگر وارث منحصر به یکنفر و مسلمان باشد ارث از آن اوست و اسلام وارث تازه مسلمان نفعی ا برای او نخواهد داشت همچنین اهل مالکیه و حنبلیه توارث غیر مسلمان از غیر مسلمان به شرط آنکه ناشی از دو دین جداگانه باشد را ممنوع و نظر بر عدم تجویز آن داشته و در حالیکه امامیه شافعیه و حنفیه با توجه به خروج سایر ادیان از دایره اسلام و امت واحده دانستن ایشان نظر بر توارث از یکدیگر می دارند البته با ذکر این استثنا در نزد اهل امامیه که آن شرط عدم وجود وارث مسلمان از برای غیر مسلمان می باشد.

۴-۵ قانون مدنی مصر:

از همین روی است که با مراجعه به قانون مدنی مصر بعنوان قانون احد از کشورهای سنی مذهب و استقرار دانشگاه الازهر بعنوان قطب فکری اهل تسنن قانون این کشور نیز به عدم توارث متقابل مسلمان و غیر مسلمان از یکدیگر نظر داشته و حکم می نماید.

۴-۶ حرمان کفر در سایر ادیان الهی:

علیهذا این تقابل احکام در ایذا پیروان طرف مقابل مختص به فرق اسلامی نبوده بلکه در میان ادیان الهی دیگر نیز رگه های از آن را می توان یافت. فی المثل بنا به بند ب ماده ۷۳ احوال شخصیه ارامنه گریگوری که تشریح و تقنین آن منبعث از تجویز مقرر در ماده ۷ قانون مدنی و اصل سیزدهم قانون اساسی و رای وحت رویه شماره ۳۷ مورخ ۱۳۶۳/۱۹/۱۹ خورشیدی می باشد هر شخص خارج شده از دین یا بدعت گذار را در رتبه اشخاص محروم از ارث می داند و یا آنکه به تجویز ماده ۶۲ آیین نامه احوال شخصیه زرتشتیان که مقرر می دارد خروج هر وارثی از شریعت زرتشتی قبل یا بعد از فوت مورث از موجبات حرمان او از ارث بری خواهد بود و ... جمله احکام مزبور و قص علی هذا از این دست احکام که در میان ادیان مذهبی و فرق انسانی در تقابل با دیگر مذاهب تنصیب و تقنین یافته فراوان قابل شمارش می باشد؛ که این امور با توجه به رویکرد ادیان در جذب پیروان و استعانت از ابزار تکفیر و تحریم جهت تنبه و تکدر خاطیان من جمله اصول متداوله مذهبی است که با شدت و ضعف در میان سایر صنوف مذهبی نیز قابل مشاهده و تذکره است.

۵- نتیجه گیری

علیهذا در این میان منتقدان بر این مقال را احتمال توسل به قید منصوص در ذیل قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ... مصوب سنه ۱۳۱۲ و رای وحدت رویه و ماده واحده قانون رسیدگی به دعاوی مطروحه به احوال شخصیه ... خواهد بود تا با استعانت از قید (جز در حدود مقررات قانونی راجع به انتظامات عمومی) بنای رفیع ماده ۸۸۱ مکرر را بر این مبنا توجیه و جاناندازی نمایند.

این در حالی است که تنها نیم نگاهی گذرا بر ماهیت احوال شخصیه می توان مبحث اختلافی را نه تعدی به نظامات عمومی که عدم توجه بدان را از مصادیق نقض غرض قانونگذار و تداخل در آموزه های ادیان الهی بدانیم چه آنکه باب ارث در حوزه حقوق خصوصی و در ارتباط با طرفین آن؛ وارث و مورث حاکم و جاری بوده و با حقوق عموم تداخل ندارد.

از دگرسو وضع ماده ۸۸۱ مکرر در باب ارث به ظاهر انحرافی قابل توجه و تامل از اصول و قوانین متداوله و وصله ای ناموزون و ناهماهنگ بر روح قانون نویسی به الخص در حوزه زیست فردی (حقوق خصوصی - قانون مدنی) می باشد چه آنکه عدم توجه به مراتب ارث بری ورثه متوفی غیر مسلمان تنها به دلیل وجود مسلمانی ولو در طبقات من بعد طبقات ارث بر؛ گویای وجود تهافتی عمیق با اصل ۱۳ قانون اساسی و قوانین و آرا وحدت رویه و عرف قالب در محاکم قضایی خواهد بود امری که ذهن خوانندگان را با چالش تضادی فی مابین حکم منصوص در اصول قانون اساسی و قانون موضوعه مملکتی مواجه و رفع تعارض را با عسرت مواجه می گرداند (عدم استعانت از قاعده الجمع مهما ممکن اولی من الطرح یا الطرد) چه آنکه برابر با اصول ۹۱ و ۹۴ و ۹۶ قانون اساسی کلیه مصوبات مجلس می بایست منطبق با شرع انور و قانون اساسی تقنین گردد که البته وظیفه این امر خطیر بر عهده اعضای شورای نگهبان قانون اساسی می باشد.

علمای علمیه و اربابان فقهیه همواره در ذیل رسایل و فتاوی خود و در تعریف ذات احوال شخصیه قایل به تجمیع دو عنصر شخصیت و وضعیت گردیده و اراده در بیان جایگاه حقوقی و شخصی به جهت طرف حق و تکلیف قرار گرفتن داشته اند و مبنای آنرا قانون و حکم شارع و مقنن بیان می دارند در حالیکه توجه به ماهیت این اصطلاح حقوقی و متعاقبا تطبیق موضوع با مصادیق؛ چالشهایی را در اذهان ایجاد کرده که به دلیل پرهیز از اطاله کلام و تطویل اقوال به ذکر مختصری از آن می پردازیم.

شخصیت: وصف شایستگی شخص (حقیقی یا حقوقی) جهت طرف حق و تکلیف قرار گرفتن است در حالیکه تنوع احکام موجود در نظامات حقوقی حاکم بر قواعد احوال شخصیه از منظر قومی - ملی - سیاسی - یا گاه اجتماعی ایدئولوژیک و بازنگری شخص با لحاظ عنصر اراده و اختیار تنها؛ نقش قانون را در شناسایی قواعد منبعث از احوال شخصیه در اذهان تداعی ننموده بلکه توجه به جایگاه شخص و اراده و اعمال او را رکن رکین حاکمیت حقوق و تکالیف در این حوزه می نمایند. آنچه از ظاهر منطوق بکار رفته در نص می توان اجتهاد نمود حکم مزبور حکمی امری است چه بدلیل استفاده از الفاظ الزام آور و دیگر مستند به جایگاه ارث که اربابان عقیده بر الزامی و امریه بودن احکام آن اذعان و تاکید داشته و دارند. فلذا در مقام رفع شبهه حکمیه می توان قایل به یکی از دو دیدگاه ذیل گردید.

الف: با عنایت به انحراف قانونی ماده از اصول قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی و آراء وحدت رویه جاری؛ حکم به تفسیر مضیق ماده داده و از تعمیمی و توسعه مشمولین آن بکاهیم.

ب: با لحاظ ماده ۳ از قانون آیین دادرسی مدنی در مراجعه به فتاوی معتبر نظر حضرت امام و دیگر فقهای موافق معاصر؛ فتاوی ایشان را از باب دفع ابهام قبول و در رفع اختلاف حاصل قیام نماییم.

در پایان نیز با لحاظ بررسی جایگاه قانون ماده مزبور در نظم حقوقی و تطابق با اصول قانون اساسی و فتاوی مسلمة مشهوره در میان قدما و متاخرین و بررسی آن در میان مذاهب عامه و قانون مصر و همچنین قوانین و آرا وحدت رویه صادره می توان در برخورد با این ماده به یکی از دو راهکار ذیل دست یازید:

الف: اصلاح ماده مزبور با عنایت به مجموع اصول و قوانین و آرا وحدت رویه و آیین نامه های حاکم بر مبحث احوال شخصیه اقلیتهای دینی به رسمیت شناخته شده در راستای ترجیح یک دلیل بر دلیل دیگر (اصول قانون اساسی بر قوانین موضوعه مملکتی و توجه به آخرین اراده های دستگاههای تقنینی همچون دیوان عالی کشور و مجمع تشخیص) که قطعاً این امر از موجبات نقض غرض قانونگذار در نادیده انگاشتن نظامات عمومی مستند به سطور پیش خواهد بود و البته منظر نظر این راهبرد توجه به اصل سرزمین بوم به جای ایدئولوژیک بوم در جغرافیای قانون نویسی و قانون گذاری است.

ب: نگاهی جزیره ای درارتباط با بررسیهای تطبیقی و مطالعات ترکیبی و استدلالات دفاعی به ماده واحده مزبور که صرفاً بر نظر مقدمین فقها بنا گردیده و در تعارض و تنافی کامل با اصول قانون اساسی و فتاوی متاخرین و قوانین موضوعه و منافی با اصول همزیستی اجتماعی فرق و مذاهب مختلف می باشد.

منابع:

۱. خمینی، روح الله. تحریر الوسیله، جلد چهارم، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی الفقه علی المذاهب الخمسه (محمد جواد المقنیه)
۲. خوانینزاده، محمدحسین (۱۳۸۸). مجله پژوهش حقوق و سیاست بهار و تابستان ۱۳۸۸، ۲۶: ۱۲۵-۱۵۰.
۳. رجبی، حسین (۱۳۹۰). بررسی فتوای تکفیر در نگاه مذاهب اسلامی، معیار کفر و کافر از دیدگاه فقهای شیعه و اهل سنت، تهران، مشعر.
۴. شریفی، یوسف (۲۰۰۹). درد اهل ذمه (نگرشی بر زندگی اجتماعی اقلیتهای مذهبی در اواخر عصر صفوی).
۵. شمس الدین محمد بن مکی العاملی (۱۳۹۴). لمعه دمشقیه جلد دوم کتاب میراث (شهید اول) مترجم: علی شیروانی، محسن غرویان، ناشر: دارالفکر.
۶. صفایی، سید حسین؛ قاسم‌زاده، سید مرتضی (۱۳۹۴). حقوق مدنی اشخاص و محجورین، انتشارات سمت
۷. لنگرودی، جعفر (۱۳۴۶). ترمینولوژی حقوق، انتشارات ابن سینا، تهران.

An analytical and comparative study of Article 881 of the Civil Code

Mohsen Tabrizipanah

Faculty of Law, Islamic Azad University, Branch of Kashan, Kashan, Iran

Abstract

This research is about the document which led to a wondrous transformation and revolutionized the process of developing other laws (the criminal, financial and political areas), and which restructured legislation from state will to national (democratic) rules with social contracts and became a tool in the hands of researchers of law for identification and evaluation of the capacity of the legal system and the followers' ability to follow it and its administrative power. This study has dealt with an analytical and comparative study of Article 881 of the Civil Code based on different Shiite and Sunni perspectives.

Keywords: Article 881 of the Civil Code, civil legislators, Social Status, Shia and Sunni Scholars' Judgments
